

نقد عملکرد مترجمان قرآن کریم در ترجمه تناوب و تضمین نحوی

(مورد کاوی ترجمه‌های خرماشاهی، مکارم شیرازی و فولادوند)*

جواد محمدزاده^۱

صلاح‌الدین عبدی (نویسنده مسؤول)^۲

چکیده:

تناوب و تضمین نحوی دو اصطلاح هنجارگریز در نحو زبان معیار به‌شمار می‌روند. مقصود از تناوب یعنی خارج شدن حرفی از معنای اصلی خود به معنای حرف دیگر، اما تضمین نحوی یعنی یک فعل، دو معنا را در خود می‌آمیزد؛ یک معنا از طریق لفظ و معنای دیگر از طریق قرآینی که در جمله وجود دارد، حاصل می‌گردد و فایده اصلی آن، ایجاز در لفظ و شمولیت در معناست. از میان روش‌های مختلف ترجمه، ترجمه معنایی مناسب‌ترین روش برای ترجمه چنین واژگانی است. این جستار، با شیوه توصیفی - تحلیلی، در صدد بررسی معنای دقیق تناوب و تضمین نحوی و مسائل مربوط به آنها و نیز بررسی آن در شاخص‌ترین ترجمه‌های معاصر و بایسته‌های ترجمه آن در قرآن کریم است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که در بسیاری از موارد، معادلی دقیق با ذکر همه مؤلفه‌های معنایی برای واژه‌های «متناوب» در ترجمه‌های فارسی انتخاب نشده است.

کلیدواژه‌ها:

قرآن کریم/ تناوب/ تضمین نحوی/ معنای وضعی/ ترجمه معنایی

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۹/۹، تاریخ تأیید: ۱۳۹۸/۴/۱۹.

شناسه دیجیتال (DOI): 10.22081/jqr.2019.52792.2289

jvdmohammadzadeh@gmail.com

s.abdi@basu.ac.ir

۱- دانش‌آموخته مقطع دکتری دانشگاه بوعلی سینا

۲- دانشیار دانشگاه بوعلی سینا همدان

ترجمه به‌عنوان یکی از مهم‌ترین شاخه‌های علم زبان‌شناسی، همواره دارای چالش‌های فراوانی بوده و هست. آنچه که مترجم در فرایند ترجمه بدان نیازمند می‌باشد، این است که بداند در ترجمه هر متن از زبان مبدأ، تنها واژگان نمی‌توانند مترجم را به یک ترجمه دقیق با همان تأثیر زبان مبدأ رهنمون سازند، بلکه مجموعه عواملی از جمله آشنایی با دستور زبان، شناخت اهمیت بافت متن زبان مبدأ، توجه به مقوله‌های فرهنگی و امکانات زبانی هر دو زبان مبدأ و مقصد، جزء جدایی‌ناپذیر فن ترجمه محسوب می‌شوند. از موضوعاتی که در ترجمه آیه‌های قرآن کریم از آن غفلت شده، بحث تناوب و تضمین نحوی است. تناوب و تضمین نحوی پدیده‌هایی هستند که از گذشته محل اختلاف میان نحویان بوده و منشأ این اختلاف، به دو مکتب بصره و کوفه برمی‌گردد، به‌طوری که بصری‌ها اصطلاح تضمین را به‌کار بردند، اما کوفی‌ها از اصطلاح تناوب استفاده کردند. «کوفی‌ها معتقدند که حرفی به‌جای حرف دیگر می‌آید، اما بصری‌ها معتقدند که حرف در معنای وضعی و اصلی خود باقی می‌ماند و عامل آن متضمن معنای عامل دیگری می‌شود که با آن حرف می‌آید.» (اشبیلی، ۱۹۸۰: ۲۳۶) تضمین یعنی «فعل یا آنچه که در معنای فعل است، معنای فعل دیگر یا آنچه را که مانند فعل عمل می‌کند، به خود می‌گیرد و در لزوم و تعدی، همانند آن حکم می‌دهد.» (یعقوب، ۱۹۸۷: ۱۸۹) بنابراین فرق اصلی میان تناوب و تضمین از نظر اصطلاح این است که تضمین نوعی تناوب است که این نیابت در حرف نیست، بلکه حرف در معنای اصلی خود باقی می‌ماند و این نیابت در فعل رخ می‌دهد؛ یعنی فعل همان کلمه‌ای است که می‌بایست معنای فعل دیگر را در ضمن خود جای دهد؛ که در هر دو حالت حرف جر، شاخص و دلیلی برای وجود یک معنای پنهان است. بدیهی است که برای ترجمه تضمین نحوی و تناوب شیوه تحت‌اللفظی مناسب نیست؛ چون در ترجمه تحت‌اللفظی تأکید بر ادای معنای لفظ است و به‌معنای تضمینی که در پس این لفظ وجود دارد، توجه نمی‌شود و از آنجا که ترجمه معنایی، به ساخت‌های دستوری و به چینش واژگان در بافت توجه دارد، بهترین شیوه برای ترجمه تناوب و تضمین نحوی است.



اما پرسش‌های پژوهش عبارت‌اند از:

- ۱- پدیده تناوب چیست و چه تفاوتی با تضمین نحوی دارد؟
- ۲- مناسب‌ترین شیوه ترجمه حروف متناوب و واژگان متضمن چیست و چرا؟
- ۳- مترجمان فارسی چگونه توانستند واژگان مزبور را ترجمه کنند؟

فرضیه‌های پژوهش

تناوب یعنی خروج حرف از معنای اصلی به معنای حرف دیگر؛ یا آوردن حرفی به جای حرف دیگر. اما تضمین نحوی یعنی فعل یا آنچه که در معنای فعل است (شبه فعل)، معنای فعل دیگر یا آنچه را که مانند فعل عمل می‌کند، به خود می‌گیرد و در لزوم و تعدی، همانند آن حکم می‌دهد.

از میان شیوه‌های مختلف ترجمه، شیوه معنایی، بهترین شیوه برای ترجمه واژگان متناوب و متضمن است؛ چون در این شیوه، هم به ساخت‌های دستوری توجه می‌شود، و هم به چینش واژگان در بافت.

اکثر قریب به اتفاق ترجمه‌های فارسی، واژه متناوب را در نظر نگرفته و تنها به معنای وضعی و لفظی کلمه توجه داشته‌اند که این امر موجب شده تا معنای درستی از کلمه به دست نیاید.

پیشینه پژوهش

مقالات زیادی وجود دارد که به مسأله تضمین نحوی اختصاص یافته است که از جمله آنها می‌توان به این موارد اشاره کرد: «حروف الجر بین النیابة والتضمین»؛ این مقاله توسط احمد مطر العطیه نوشته شده و در سال ۲۰۰۸ در مجله «التراث العربی» در دمشق به چاپ رسیده است. نویسنده مقاله ضمن تعاریفی پیرامون تضمین و تناوب، آیه‌هایی از قرآن کریم را به عنوان شاهد مثال مورد بررسی قرار داده و نظرات نحویان و بلاغیان را پیرامون این مسائل آورده است. همچنین می‌توان مقاله‌ای با عنوان «ظاهرة التناوب اللغوی بین المشتقات الدالة علی الفاعلیة والمفعولیة والمصدر»، نوشته مالک یحیی را نام برد. آنچه در پژوهش‌های فوق آمده، بررسی کلی مفهوم تناوب می‌باشد. شاید مهم‌ترین اثری که در این زمینه نوشته شده، مقاله‌ای با عنوان «روش‌شناسی ترجمه تضمین نحوی در برخی ترجمه‌های معاصر قرآن کریم» باشد که توسط علی



حاجی خانی و توحید پاشایی نوشته شده است. این مقاله تنها به موضوع تضمین نحوی که یکی از انواع تناوب به‌شمار می‌آید، اشاره کرده است. اما مقاله حاضر سعی کرده تا از طریق ترجمه معنایی که علاوه بر توجه به نحو، بافت کلام را نیز در نظر می‌گیرد، ترجمه دقیق و صحیحی از واژگان متناوب و متضمن ارائه دهد.

مفهوم‌شناسی تناوب

تناوب (Alternation) یکی از شاخه‌ها و زیرمجموعه‌های آشنایی‌زدایی است که گزینش آگاهانه زبان موجد پیدایی آن است. از نظر لغوی، واژه تناوب از ریشه «نوب» گرفته شده و به معنای تبادل، قسمت کردن و جانشین شدن است. ابن منظور می‌نویسد: «آن قوم به علت کمی آب به‌طور متناوب با ریختن سنگریزه در ظرف آب از آن نوشیدند. و آن چیز جانشین چیز دیگر شد. در جا و محل آن قرار گرفت.» (ابن منظور، بی‌تا: ریشه نوب) اما در اصطلاح، یعنی جانشین شدن کلمه‌ای (اسم، فعل و حرف) به جای کلمه‌ای دیگر؛ به نحوی که معنای کلمه نخستین را به‌خود گرفته و با توجه به بافت، جانشین کلمه نخستین می‌شود (سلیمان، ۲۰۰۸: ۹۱). تناوب در میان حروف، از جمله نیابت‌های شایع در زبان عربی است که پیروان مکتب کوفه قائل به آن هستند. البته این بدان معنا نیست که هر حرفی بتواند جانشین حرف دیگر شود؛ چون «طبق قانون، هر حرفی از جهت وضع، معنای ویژه خود را دارد و با حرف دیگر فرق دارد، اما گاهی خروج از اصل رخ داده و حرفی به‌جای حرف دیگری می‌نشیند که غرض از این عدول، اعطای معنای جدید است.» (عبدالکریم، ۲۰۱۴: ۲۰۱) به‌عنوان مثال خداوند متعال می‌فرماید: «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلذِّي فَطَّرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا» (انعام: ۷۹). شاهد مثال در این آیه شریفه، حرف «ل» است که به‌جای حرف «إلی» آمده است. در حقیقت بافت زبانی که ما را به پیدایی چنین تناوبی رهنمون می‌سازد، همنشین شدن این حرف با فعل «وَجَّهْتُ» است. «این فعل از کلمه جهة و وجه مشتق شده است؛ یعنی آن چیز را به آن سمت یا آن سوی قرار داد. گویند: به‌سوی او رفت آن‌گاه که نگاه خود را به آن سوی بپفکند.» (ابن عاشور، ۱۹۸۴، ج ۷: ص ۳۲۳) در این آیه، خداوند متعال به‌جای اینکه بگوید: «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ إِلَى الذِّي»، فرمود: «لِلذِّي» که این جانشینی، خروج از قوانین مألوف و معتاد فعل «وجه» است؛ چون این فعل برای اشاره به مکان مقصود با حرف جر «إلی» متعدی می‌شود. چرا خداوند متعال نفرمود «وَجَّهْتُ إلی»؟ «چون

خداوند متعال خارج از بعد زمان و مکان است و درست آن است که بگوییم به خاطر بندگی خداوند، سمت و سوی قلب خود را در خدمت و اطاعت او قرار داده است. به همین دلیل صرف نظر کردن از حرف «إلی» در این آیه شریفه و آوردن حرف لام به جای آن، نشان‌دهنده آن است که معبود، متعالی از مکان و سمت و جهت است.» (رازی، ۱۹۸۱، ج ۱۳: ص ۵۷)

مفهوم‌شناسی تضمین نحوی

تضمین یکی از پدیده‌های تأویل و تفسیر به‌شمار می‌آید و مقصود از آن، این است که «لفظاً فعلی را در معنای حقیقی‌اش قصد می‌کنیم، سپس فعلی دیگر را که مناسب با آن است، همراه با ذکر برخی از متعلقاتش لحاظ می‌کنیم.» (سامرائی، ۲۰۰۳، ج ۳: ص ۱۱) برخی از علما نیز اصطلاح «توسع» را به‌جای تضمین به‌کار برده‌اند: «بدان که هرگاه فعلی در معنای فعلی دیگر باشد، در حالی که یکی از آن دو با حرفی و دیگری با حرفی دیگر متعدی شود، پس عرب گاهی دامنه یک فعل را بسط داده و یکی از دو حرف را به‌جای حرفی دیگر به‌کار می‌برد تا به این معنا اشاره کند که فعل مذکور در معنای فعلی دیگر است، سپس به همراه آن فعل مذکور حرفی را می‌آورد که فعل متضمن همیشه با آن حرف متعدی می‌شود.» (ابن جنی، بی‌تا، ج ۲: ص ۳۰۸) و این امر حاکی از آن است که گاهی فعلی که بدون حرف جر متعدی می‌شود (یعنی مفعول بی‌واسطه می‌گیرد)، با حرف جر متعدی می‌شود یا برعکس فعلی که با حرف جر متعدی می‌شود (مفعول با واسطه می‌گیرد)، متعدی بنفسه می‌شود و مهم‌ترین انگیزه در کاربرد تضمین علاوه بر ایجاز و زیباسازی و نشان دادن هنر بیان، ایجاد هماهنگی و انسجام در ترکیب است (درینی، ۲۰۰۱: ص ۴۶). به‌عنوان مثال: «وَكَذَّبَ بِهٖ قَوْمُكَ وَهٗوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ» (انعام: ۶۶). در این آیه تضمین در شبه فعل «وکیل» رخ داده است. «وکیل» بر وزن «فعلیل» به معنای «مفعول» است و مقصود از آن کسی است که کارها به او واگذار می‌شود. و «التوکیل» یعنی اینکه به دیگری اعتماد کردن و او را نماینده و جانشین خود قرار دادن (راغب اصفهانی، بی‌تا: ماده وکل). این کلمه اگر با حرف «علی» متعدی شود، متضمن معنای «حفیظ» می‌باشد که به معنای مدافع و یاریگر است، ضمن اینکه معنای غلبه و سلطه داشتن را نیز همراه با یاریگری به اذنان متبادر می‌سازد. (ابن عاشور، ۱۹۸۴: ص ۲۸۷)



شیوه‌های معادل‌یابی و ترجمه تناوب و تضمین نحوی

یکی از شیوه‌های ترجمه که می‌توان از آن در ترجمه تناوب و تضمین نحوی استفاده کرد، ترجمه معنایی است. «در ترجمه معنایی، آنچه مترجم در گام نخست به آن توجه دارد، کشف معناست. در ترجمه معنایی، مترجم می‌کوشد از صورت طبیعی زبان مقصد استفاده کند و این صورت طبیعی را، هم در ساختار زبانی و دستوری زبان دوم، و هم در واژگان آن به کار گیرد. ترجمه معنایی، همان معنای زبان مبدأ، یعنی معنایی را که صاحب اصلی متن مبدأ قصد کرده است، در شکل و صورت طبیعی زبان مقصد منتقل می‌سازد و چیزی از اصل معنا کاسته یا به آن افزوده نمی‌شود.» (جلالی، ۱۳۸۹: ص ۱۲۵) بنابراین آنچه ما باید در ترجمه موارد تضمین در قرآن لحاظ کنیم، آن است که کلمه‌ای را بیاوریم که حتی الامکان معنای دو لفظ را ادا کند. از آنجایی که در فارسی لزوماً به دلیل ضیق لفظ امکان چنین چیزی وجود ندارد، در چنین مواردی معنای هر دو کلمه را باهم بیاوریم تا عملاً به این قاعده عمل کرده باشیم. (حاجی‌خانی و پاشایی، ۱۳۹۳: ص ۱۵۰)

تحلیل ترجمه‌های واژگان متضمن در قرآن کریم

تضمین نحوی در قرآن کریم به اشکال گوناگونی آمده است، از جمله:

۱- فعلی که معمولاً با حرف جر مشخصی متعدی می‌شود، اما در سیاق با حرف جر دیگری آمده است. در این نوع از تضمین، فعلی با حرف جری متعدی می‌شود که در اصل با آن متعدی نمی‌شود، همانند این آیه شریفه: «وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شِيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ» (بقره: ۱۴). شاهد مثال فعل «خَلَوْا إِلَىٰ» است. در زبان عربی هرگاه بخواهند برای معنای خلوت گزیدن فعلی بیاورند، به گونه‌ای که در این خلوت، شخص دیگری حضور نداشته باشد، می‌گویند: «خلا الرجل» یا «خلا بنفسه»، اما اگر خلوت گزیدن انسان همراه با گروهی دیگر باشد، فعل «خلا» را با حرف جر «باء» یا «مع» می‌آورند و می‌گویند: «خلا به» یا «خلا معه»: با او خلوت گزید. اما در این آیه شریفه فعل «خلا» با حرف جر «إلی» همنشین گشته که چنین باهمایی مغایر با عرف نحوی زبان است. بنابراین دلیل همنشین شدن این فعل با حرف جر «إلی» این است که فعل مذکور متضمن معنای فعل «رجع» است که با حرف جر «إلی» متعدی می‌شود. بنابراین تقدیر فعل در آیه شریفه

چنین است: «واذا رجعوا الی شیاطینهم خالین بهم قالوا لهم إنا معکم؛ یعنی اگر نزد شیطان‌های خود بازگردند و با آنها خلوت کنند، گویند که ما با شما هستیم».

به این ترتیب فعل «خلا» علاوه بر معنای خلوت گزیدن، معنای فعل «رجع» را نیز در خود گنجانده است: «فعل خلوا یعنی: خلوت گزیدند. این فعل لازم است و اگر با حروف جر باء، لام، مین و مع متعدی شود، تضمینی در فعل وجود ندارد؛ اما اگر با حرف جر «إلی» متعدی شود، متضمن معنای فعل «آب» یعنی بازگشتن است.» (ابن عاشور، ۱۹۸۴، ج ۱: ص ۲۹۱) همچنین آمده است: «فعل «خلا» با دو حرف «باء» و «إلی» متعدی می‌شود، اما بیشتر با حرف جر «باء» به کار می‌رود، ولی در این آیه با حرف جر «إلی» به کار رفته است؛ چون اگر با حرف «باء» متعدی می‌شد، دو معنای انفراد و سخریه به ذهن متبادر می‌کرد؛ چون در زبان گویند: «خلوتُ به» یعنی «سخرتُ منه». این درحالی است که «إلی» تنها بیانگر یک معناست. بدین ترتیب «إلی» در این آیه در معنای انتهای غایت باقی مانده و فعل آن متضمن فعل دیگری می‌شود که با این حرف می‌آید که با توجه به سیاق آیه، فعل «صرفوا» است؛ یعنی «صرفوا خلاهم إلی شیاطینهم.» (أبوحیان، ۱۹۹۳، ج ۱: ص ۲۰۱)

ترجمه‌ها

خرمشاهی: و چون با پیشوایان خویش تنها شوند، گویند ما با شما هستیم.
 فولادوند: و چون با شیطان‌های خود خلوت کنند، می‌گویند در حقیقت ما با شما هستیم.
 مکارم شیرازی: ولی هنگامی که با شیاطین خود خلوت می‌کنند، می‌گویند با شما هستیم.
 ترجمه پیشنهادی: و چون نزد شیطان‌های خود باز گشته و با آنها خلوت کنند، گویند با شما هستیم.

نمونه دیگر این سخن خداوند است: «إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ» (انبیاء: ۹۰). در این آیه شریفه، فعل «یسارعون» با حرف جر «فی» آمده است، حال آنکه این فعل معمولاً با حرف جر «إلی» و به ندرت با حرف جر «لام» می‌آید. بدون شک هم‌نشینی فعل «یسارع» با حرفی غیر متعارف، منجر به تغییر فعل مورد نظر نیز می‌گردد. همان طور که می‌دانیم، فعل «سارع» یک فعل لازم است که معمولاً با حرف جر «إلی» نیز



همراه است، اما در این آیه شریفه می‌بینیم که این فعل با حرف جر «فی» متعدی گشته که این برخلاف عرف زبان معیار است. ابن منظور نیز این فعل را با حرف جر «إلی» به‌کار برده و می‌گوید: «سارع إلی الأمر: با شتاب به سوی آن رفت» (ابن منظور، بی‌تا: ریشه سرع). آلوسی نیز در تفسیر این هنجارگریزی می‌نویسد: «بدین معناست که آنها شتابان و با میل و علاقه به انجام انواع کارهای نیک می‌پرداختند. هر گاه فعل أسرع با حرف جر «فی» متعدی شود، معانی «علاقه و جدیت» را می‌رساند. بنابراین حرف «فی» نه به‌معنای «إلی» و نه برای «تعلیل» است.» (آلوسی، بی‌تا، ج ۱۷: ص ۸۷) ابوالسعود می‌نویسد: «اینکه خداوند متعال فرمودند: «إنهم كانوا یسارعون فی الخیرات»، یعنی در همه کارهای خیر مبادرت می‌ورزیدند همراه با ثبات و دوام و استمرارشان در اصل خیر، و راز به‌کارگیری حرف «فی» به‌جای حرف «علی» برای زدودن این ابهام است که آنها از ابتدا کار خیر انجام نمی‌دادند و بعداً به انجام کار خیر روی آوردند.» (ابوالسعود، بی‌تا، ج ۶: ص ۸۳)

چرا خداوند متعال فرمودند: «یسارعون فی الخیرات» و چرا نفرمودند: «یسرعون فی الخیرات»؟ در جواب گفتند: زبان‌شناسان می‌گویند: «إن زیادة المبنی دلیل علی زیادة المعنی»؛ یعنی اگر بر ساخت کلمه‌ای حرفی افزون گردد، این فزونی منجر به تغییر معنا نیز می‌شود. فعل «یسرعون» دارای ۶ حرف و «یسارعون» ۷ حرف و «یسارعون» یعنی «یسرعون إسراعاً کبیراً»؛ در انجام کاری شتاب زیادی به خرج می‌دهند، خیلی زیاد عجله می‌کنند: در انجام کار خیر عزم و اراده آنها پرواز و بدن‌هایشان چابک می‌شود. همچنین «مسارعه» بر وزن «مفاعله» است و مفاعله یعنی مشارکت در انجام کاری؛ گویا آنها در سرعت و شتاب با یکدیگر مسابقه می‌دهند و از هم سبقت می‌گیرند. سامرائی در کتاب معانی النحو می‌گوید: «حرف «فی» برای ظرفیت به‌کار می‌رود، مثل: محمد فی الدار. ظرفیت در «فی» یعنی دربر گرفتن. می‌گوییم: «الماء فی الحب: آب در کوزه است»؛ یعنی کوزه آب را احاطه و دربر گرفته است. یا مثلاً می‌گوییم: «ذفن فی القبر: در قبر مدفون شد»؛ یعنی قبر آن را فرا گرفته است. خداوند متعال می‌فرماید: «حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ» (یونس: ۲۲) یعنی کشتی دربرگیرنده و مظروف کسانی است که در آن قرار دارند.» (سامرائی، ۲۰۰۳، ج ۳: ص ۸۰)

ترجمه‌ها

خرمشاهی: اینان به نیکوکاری می‌شتافتند.

فولادوند: زیرا آنان در کارهای نیک شتاب می‌نمودند.

مکارم شیرازی: چرا که آنان (خاندانی بودند که) همواره در کارهای خیر به سرعت اقدام می‌کردند.

ارزیابی ترجمه‌ها

پیداست که تنها آقای مکارم شیرازی تا حدودی توانستند معنای تضمینی فعل «یسارعون فی» را در ترجمه لحاظ کنند، اما دو مترجم دیگر در این آیه شریفه، تنها معنای وضعی و لفظی فعل «یسارع» با حرف جر «إلی» را مد نظر قرار دادند که نمی‌تواند ترجمه دقیقی از این فعل باشد؛ چون همان طور که گفتیم، این فعل با حرف جر «فی» تنها به معنای سرعت بخشیدن صرف نیست، بلکه با توجه به تفاسیر، معنای «میل و علاقه در انجام کار» را نیز می‌رساند.

ترجمه پیشنهادی: زیرا آنها همواره با میل و علاقه در انجام کارهای نیک، شتابان از یکدیگر پیشی می‌گرفتند.

۲- متضمن شدن فعل متعدی بنفسه که در سیاق با حرف جری مفعول با واسطه می‌گیرد. در این نوع از تضمین، فعلی که در اصل متعدی بنفسه است، با حرف جر متعدی می‌شود؛ همانند این آیه شریفه: «فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ» (اعراف: ۹). در حقیقت، فعل «ظلم» از افعالی است که مفعول بی‌واسطه می‌گیرد و عرب در استعمال این فعل نمی‌گوید: «ظلمت به» بلکه مستقیماً ضمیر را با فعل همراه می‌سازد و می‌گوید: «ظلمته»، همان طور که خداوند متعال در آیاتی چند از جمله در آیه ۵۷ سوره بقره می‌فرماید: «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (بقره: ۵۷). در این آیه شریفه فعل «یظلمون» متضمن معنای فعل «یکذبون» یا «یجحدون» است، به همین دلیل با حرف جر «باء» متعدی شده است (ابن عاشور، ۱۹۸۴: ص ۳۲). همان گونه که گفته شده است «بما كانوا يظلمون و يكذبون بآياتنا». همانند سخن خداوند متعال: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا» (نمل: ۱۴). ابوالسعود می‌نویسد: «مجرور «بآياتنا» متعلق به فعل «يظلمون» است که در این صورت متضمن معنای



تکذیب است که به دلیل مراعات فواصل قرآنی، بر عامل خود مقدم گشته است.»
(ابوالسعود، بی تا، ج ۳: ص ۲۱۴)

ترجمه‌ها

خرمشاهی: آنان کسانی هستند که بر خود زیان زده‌اند؛ چرا که به آیات ما ستم کرده‌اند.

فولادوند: پس آنان‌اند که به خود زیان زده‌اند؛ چرا که به آیات ما ستم کرده‌اند.
مکارم شیرازی: افرادی هستند که سرمایه وجود خود را به خاطر ظلم و ستمی که به آیات ما می‌کردند، از دست داده‌اند.

ارزیابی ترجمه‌ها

همان طور که در این ترجمه‌ها ملاحظه می‌شود، اساتید محترم تنها به معنای لفظی و وضعی «ظلم» که همانا ستم کردن است، توجه کرده‌اند و به معنای تناوبی فعل که در نتیجه حرف جر «باء» متعدی گشته، ملاحظه‌ای نکرده‌اند، به طوری که معنای تضمینی در ترجمه‌ها قید نشده است.

ترجمه پیشنهادی: چرا که آیات ما را تکذیب و به آن ستم کرده‌اند.

نمونه دیگر آیه «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ» (انسان: ۶) است. فعل «شرب» یک فعل متعدی بنفسه است که غالباً بدون حرف جر متعدی می‌شود: «شَرَبَ الْمَاءَ وَغَيْرَهُ شَرْبًا وَشَرِبًا وَشَرِبًا» (ابن منظور، بی تا: ریشه شرب). اما در آیه شریفه، فعل «یشرب» با حرف جر «باء» متعدی گشته است. زمانی که این فعل با حرف جر «باء» متعدی شود، علاوه بر نوشیدن، متضمن معنای سیراب گشتن نیز است. «مقصود از سخن خداوند متعال (یشرب بها عباد الله) (پروی بها ویتنفع)، یعنی سیراب شدن و لذت بردن است.» (طبری، ۲۰۰۱، ج ۲۳: ص ۵۳۹) ابوحیان نیز چنین گفته است: «فعل «یشرب» متضمن معنای «پروی» یعنی سیراب شدن است، به همین دلیل با حرف جر «باء» متعدی گشته است.» (ابوحیان، ۱۹۹۳، ج ۸: ص ۳۸۷)

معنای سیراب شدن را می‌توان از بافت و سیاق آیه تشخیص داد. بافت و سیاق آیه سخن از دو صنف یا گروه از مؤمنان است: ۱- «الأبرار» که خداوند فرموده «إِنَّهُمْ يَشْرِبُونَ مِنْ كَأْسٍ مَمْتَزَّةٍ بِالْكَافُورِ». این گروه که از آنان با «ابرار» یاد کرده، از شرابی می‌نوشند که با کافور آمیخته شده است. ۲- «عباد الله» و گویند که آنها همان مقربان

هستند و از چشمه‌ای ناب که با چیزی آمیخته نشده است، می‌نوشند. در تفسیر ابن کثیر آمده است: «این شرابی که با کافور آمیخته شده، همان چشمه‌ای است که بندگان نزدیک و خاص خداوند از آن می‌نوشند، بی‌آنکه این شراب با چیزی آمیخته شده باشد و با آن سیراب می‌شوند. به همین دلیل فعل «یشرب» متضمن معنای «یروی» شده است و با حرف باء متعدی گشته است.» (ابن کثیر، ۲۰۰۰، ج ۱۴: ص ۲۰۸) همچنین آمده است: «نکته جالب توجه در این است که خداوند متعال در مورد «الأبرار» فرموده است: «یشربون من كأس» و درباره «المقربین» فرموده: «عینا یشرب بها عباد الله». فعل «یشرب» زمانی که با کلمه «ابرار» آمده، با حرف جر «من» متعدی گشته است و زمانی که با «مقربین» هم‌نشین شده، با حرف جر «باء» متعدی شده است تا بدین صورت میان پاداش ابرار و مقربان تفاوت قائل شود و به این نکته اشاره کند که پاداش مقربان بسی بالاتر است و این بالا بودن از چند جنبه است:

۱- کلام خداوند متعال (یشرب بها) بیانگر آن است که آنها بر سر خود چشمه فرود می‌آیند و از آن می‌نوشند که این امر هم بیانگر نوشیدن است، و هم حاکی از حضور در نزدیکی چشمه دارد و برخلاف «یشرب من»، هم لذت دیداری حاصل می‌گردد و هم لذت چشایی؛ چون «باء» بیانگر الصاق است. بنابراین زمانی که می‌گوییم «یشربون بالعین»، به این معناست که آنها بر سر چشمه حضور می‌یابند؛ برخلاف زمانی که می‌گوییم: «یشربون من» که این فعل به صراحت معنای قرب چشمه را به همراه ندارد.

۲- ابرار از شرابی می‌نوشند که بر حسب اعمالشان با مواد معطر آمیخته شده است، اما مقربان از چشمه ناب و خالص می‌نوشند.

۳- فعل «شرب» که با حرف جر «باء» متعدی شده، متضمن معنای «یروی» است، بنابراین «یشرب بها» یعنی از آن می‌نوشد و سیراب می‌شود. (سامرائی، ۲۰۰۲، ج ۱: ص ۱۶۵)

با توجه به توضیحات فوق، اکنون نگاهی به ترجمه‌ها می‌اندازیم.

ترجمه‌ها

خرمشاهی: چشمه‌ای که بندگان [درستکار] خداوند از آن می‌آشامند.

فولادوند: چشمه‌ای که بندگان خدا از آن می‌نوشند.

مکارم: از چشمه‌ای که بندگان خاص خدا از آن می‌نوشند.



ارزیابی ترجمه‌ها

پوشیده نیست که در ترجمه‌ها تنها معنای حقیقی و وضعی «یشرب» بیان شده و به معنای تضمینی توجهی نشده است. همه مترجمان در ترجمه «می‌نوشتند» آورده‌اند، غیر از آقای خرماشاهی که می‌آشامند را بیان کرده و صورت ادبی همان کلمه با حفظ معناست. این تنها معنای نخستین فعل است و معنای تضمینی را منتقل نمی‌کند.

ترجمه پیشنهادی: چشمه‌ای که بندگان خدا از آن می‌نوشتند و سیراب می‌شوند. همانند این آیه: «وَتَصْرَنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا» (انبیاء: ۷۷). شاهد مثال در این آیه، فعل «نصرناه من» است. «نصر» یک فعل متعدی بنفسه است که غالباً با حرف جر «علی» هم‌نشین می‌شود: «النَّصْرُ: یاری کردن مظلوم؛ نَصْرَهُ عَلَی عَدُوِّهِ: یعنی در برابر دشمن به یاری و کمک او برخاست». (ابن منظور، بی‌تا: ریشه نصر) اما در این آیه شریفه با حرف جر «من» آمده است که این امر خود گواه بر تغییر معنای فعل «نصر» است. به عبارتی دیگر، فعل «نصر» به دلیل متعدی شدن با حرف جر «من»، متضمن معنای فعلی است که غالباً با این حرف متعدی می‌شود که با توجه به سیاق آیه، فعل متضمن، «نجیناه» یا «حمیناه» است: «فعل نصرناه با حرف «من» متعدی شده است تا معنای حمایت کردن و نجات دادن را متضمن شود، همان طور که خداوند متعال می‌فرماید: «إِنِّكُمْ مِنَّا لَأُتَصَّرُونَ» (مؤمنون: ۶۵) و این فعل بسیار بلیغ‌تر و قوی‌تر از زمانی است که با حرف «علی» متعدی می‌شود؛ چون بیانگر یاری و کمکی است که با نجات همراه است، تا آنجا که دست دشمن به چیزی نمی‌رسد. اما «نصره علیه» تنها بیانگر یاری کردن است». (ابن عاشور، ۱۹۸۴، ج ۱۷: ص ۱۱۳) بنابراین فعل «نصره علیه» تنها به معنای یاری نمودن صرف است و تضمینی برای پیروزی بر دشمن ندارد؛ برخلاف «نصره من» که علاوه بر نصرت، معنای نجات دادن نیز استنباط می‌شود: «آن را با حرف جر «من» متعدی کرده است تا معنای نجات دادن را همراه با یاری رساندن برساند.» (ابوحیان، ۱۹۹۳، ج ۶: ص ۳۰۶)

ترجمه‌ها

خرماشاهی: و او را در برابر قومی که آیات ما را دروغ می‌انگاشتند، یاری دادیم.
فولادوند: و او را در برابر مردمی که نشانه‌های ما را به دروغ گرفته بودند، پیروزی بخشیدیم.

مکارم شیرازی: و او را در برابر جمعیتی که آیات ما را تکذیب کرده بودند، یاری نمودیم.

ارزیابی ترجمه‌ها

با نگاهی به ترجمه‌های بالا مشخص می‌شود که آقایان خرمشاهی و مکارم شیرازی در ترجمه فعل «نصر من»، تنها به معنای وضعی و لفظی توجه داشته‌اند و معنای تضمینی را لحاظ نکردند، اما آقای فولادوند به معنایی غیر از معنای لفظی فعل توجه کرده، ولی نمی‌تواند ترجمه‌ای دقیق از فعل به‌شمار آید؛ چون ایشان تنها به نتیجه فعل «نصر» که پیروزی باشد، اشاره کرده است.

ترجمه پیشنهادی: با یاری و کمک، او را از دست قومی که آیات ما را تکذیب نمودند، نجات دادیم.

۳- تضمین از طریق متعدی شدن یک فعل لازم

در این نوع تضمین، فعلی که در اصل لازم است و با حرف جر متعدی می‌شود، در سیاق قرآنی بدون حرف جر، مفعول به را منصوب می‌کند؛ مانند این آیه شریفه: «وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» (مائده: ۳). شاهد مثال در این آیه شریفه فعل «رضی» است که فعلی لازم است و غالباً با حرف جر «عن» متعدی می‌شود؛ همان‌طور که ابن عقیل در شرح بی‌تی از القحیف العقیلی که گفته است:

إِذَا رَضِيَتْ عَلَيَّ بَنُو قَشِيرٍ لَعَمْرُ اللَّهِ أَعْجَبَنِي رَضَاهَا

«هرگاه قبیله بنی‌قشیر از من راضی و خشنود شوند (اگر از رضایت قبیله بنی‌قشیر بهره‌مند گردم)، به خداوند سوگند که خشنودی‌شان مرا شاد و خوشحال می‌کند»، می‌نویسد: «شاهد مثال در این بیت جمله «رضیت علی» است. حرف «علی» در این جمله به معنای حرف «عن» است و حاکی از آن است که فعل «رضی» قطعاً با حرف جر «عن» متعدی می‌شود؛ چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» (توبه: ۱۰۰) و «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ» (فتح: ۱۸).» (عبدالحمید، ۲۰۰۵: ص ۳۴۸) این فعل از نظر لغوی یعنی «تمایل داشتن به چیزی و عدم بی‌میلی از آن» که در مقابل آن کلمه «السنخط»، یعنی نارضایتی و رنجش قرار دارد. پس اگر کسی چیزی را برای خود دوست بدارد، می‌گوید: «رضیت بكذا: آن را پسندیدم»، و اگر چیزی را برای دیگری



دوست بدارد، می‌گوید: «رضیتُ به: برای او برگزیدم و انتخاب کردم» (ابن عاشور، ۱۹۸۴، ج ۶: ص ۱۰۷). زمخشری در تفسیر این فعل می‌گوید: «رضیتُ لکم» یعنی «اخترته لکم» و او فعل «رضی» را در معنای برگزیدن و انتخاب کردن گرفته است. (زمخشری، ۱۹۹۸، ج ۲: ص ۱۹۶) آلوسی نیز چنین نقل کرده است: «رضیت لکم: اخترته لکم من بین الأدیان»؛ یعنی از میان همه دین‌ها، اسلام را برای شما برگزیدم و معتقد است که چون فعل «رضی» با حرف جر «لام» متعدی گشته است، از این رو متضمن فعل «اختار» هست (آلوسی، بی تا، ج ۶: ص ۶۱). علامه طباطبایی نیز با ذکر ابیاتی از حسان بن ثابت، فعل «رضی» را متضمن فعل «اختار» گرفته است:

إِلْهَكَ مَوْلَانَا وَأَنْتَ وَلِيُّنَا وَلَا تَجِدَنَّ فِي الْخَلْقِ لِلْأَمْرِ
فَقَالَ لَهُ قُمْ يَا عَلِيُّ فَيَأْتِنِي رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي إِمَاماً

ترجمه: خدای تو سرور ما و تو ولی و سرپرست مایی و قطعاً در میان مردم، نافرمانی نخواهی یافت. پیامبر اکرم نیز به حضرت علی چنین فرمودند: ای علی برخیز؛ چراکه من بعد از خود، تو را به‌عنوان امام و رهبر برگزیدم.
همان طور که می‌بینیم، علامه طباطبایی نیز فعل «رضی» را در معنای «اختار برگزیده است. (طباطبایی، ۱۹۹۷، ج ۵: ص ۱۹۷)

ترجمه‌ها

خرمشاهی: و دین اسلام را بر شما پسندیدم.

فولادوند: و اسلام را برای شما [به‌عنوان] آیینی برگزیدم.

مکارم شیرازی: و اسلام را به‌عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.

ارزیابی ترجمه‌ها

همان طور که ملاحظه می‌شود، تنها استاد فولادوند توانسته‌اند معنای ضمنی «رضیت» را که در این آیه شریفه معادل «اختار» یعنی برگزیدن است، رعایت کنند و اگر معنای وضعی یعنی پسندیدن لحاظ شود، معنا تا حدودی نامتعارف می‌شود.

ترجمه پیشنهادی: اسلام را به‌عنوان دینی برای شما برگزیدم.

۴- متضمن شدن فعل متعدی به یک مفعول، به فعل دومفعولی

خداوند متعال می‌فرماید: «وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا» (نساء: ۹۵). در این آیه شریفه، فعل «فَضَّلَ» متضمن یک فعل دومفعولی «منح» یا «أعطى» است؛ چون فعل «فضل» از افعالی نیست که متعدی به دو مفعول شود. علامه طباطبایی می‌گوید: «در این آیه، لفظ «فَضَّلَ» متضمن معنای «إعطاء» یا آنچه که همانند این فعل عمل می‌کند، است و در این صورت معنا چنین می‌شود: خداوند پاداش بزرگی به رزمندگان بخشید و آنها را بر قاعدین برتری داد.» (طباطبایی، ۱۹۹۷، ج ۵: ص ۴۹) آلوسی نیز دلیل نصب «أجراً» را مفعول به برای فعل «فَضَّلَ» دانسته و آن را متضمن معنای «إعطاء» قرار داده است. (آلوسی، بی‌تا، ج ۵: ص ۱۲۳)

ترجمه‌ها

خرمشاهی: و خداوند جهادگران را بر جهادگريزان به پاداشی عظیم برتری داده است.

فولادوند: [ولی] مجاهدان را بر خانه‌نشینان به پاداشی بزرگ، برتری بخشیده است.

مکارم شیرازی: و مجاهدان را بر قاعدان، با پاداش عظیمی برتری بخشیده است.

ارزیابی ترجمه‌ها

همان طور که می‌بینیم، مترجمان محترم فعل «فَضَّلَ» را همان برتری دادن ترجمه کرده‌اند، در صورتی که این فعل نمی‌تواند «أجراً» را به‌عنوان مفعول به برای خود برگزیند، مگر اینکه این فعل را در معنای «أعطى» بگیریم که مفسران قرآن نیز بر آن تأکید داشته‌اند. از این رو در ترجمه این فعل علاوه بر معنای لفظی، باید معنای تضمینی را نیز لحاظ کرد.

ترجمه پیشنهادی: و خداوند پاداش بزرگی را به مجاهدان بخشیده و بر قاعدان، برتری داده است.

تحلیل ترجمه‌های حروف متناوب در قرآن کریم

اگر به سوره‌های این کتاب جلیل‌القدر نیک بنگریم، می‌بینیم که بسیاری از حروف در معنای حروف دیگر به‌کار رفته‌اند؛ بی‌آنکه چنین تغییری منجر به تغییر معنای عامل



(فعل، وصف) شود. در واقع عامل در معنای اصلی خود باقی می ماند و این حرف است که بسط داده شده و معنای دیگر را در ضمن خود جای می دهد.

۱. جانشینی فی به جای حرف «من»

یکی از معانی اصلی حرف جر «فی» ظرفیه است؛ چه مکانی باشد و چه زمانی. شاهد مثال برای ظرف مکانی این جمله است: «هو فی الدار» و همانند این جمله برای ظرف زمان: «جنتُ فی یوم الجمعة» (سامرائی، ۲۰۰۳، ج ۳: ص ۵۰). اما مکتب اهل کوفه بر این عقیده است که گاهی حرف جر به جای حرف دیگر به کار می رود و جانشین حرفی دیگر می شود؛ همانند این آیه شریفه: «وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» (نحل: ۸۹). در این آیه، حرف جر «فی» به جای حرف جر «مِنْ» آمده است. در واقع چنین تغییری در حرف منجر به تغییر در معنای فعل «یبعث» نمی شود تا زیرمجموعه تضمین نحوی قرار گیرد، بلکه از نمونه های تناوب در حروف جر است و حرف جر «فی» به جای حرف جر «من» آمده است؛ چون خداوند متعال در آیه ۸۴ همین سوره فعل «یبعث» را با حرف «من» به کار برده است: «وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا» (نحل: ۸۴). ابن عاشور در تفسیر چنین تناوبی می نویسد: «فعل یبعث در این آیه با حرف «فی» متعدی شده و نظیر آن در جمله پیشین با حرف «من» تا برای جلب توجه مخاطب میان دو کلمه تکراری، هنرآفرینی حاصل شود.» (ابن عاشور، ۱۹۸۴، ج ۱: ص ۲۵۰)

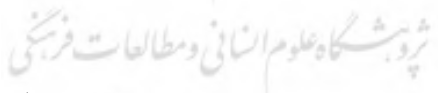
ترجمه ها

خرمشاهی: و روزی که از هر امتی شاهدهی از خودشان بر آنان برانگیزیم. فولادوند: و [به یاد آور] روزی را که در هر امتی گواهی از خودشان برایشان برانگیزیم.

مکارم شیرازی: به یاد آورید روزی را که از هر امتی گواهی از خودشان بر آنها معبوث می کنیم.

ارزیابی ترجمه ها

در ترجمه های فوق تنها آقای فولادوند معنای اصلی و وضعی حرف «فی»، یعنی «در» را به کار برده که با توجه به تحلیل های برآمده، نمی تواند ترجمه دقیقی از آیه



شریفه به‌شمار رود؛ چون «فی» در این آیه معنای ظرفیت ندارد و به‌جای حرف «من» به‌کار رفته است، اما آقایان خرمشاهی و مکارم به معنای تناوبی حرف جر «فی» یعنی «من» اشاره کردند.

ترجمه پیشنهادی: روزی را به یار آر که از هر امتی، گواهی از خودشان بر آنها برمی‌انگیزیم.

نمونه دیگر: «قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَّمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ» (اعراف: ۳۸). شاهد مثال در این آیه حرف جر «فی» در عبارت «فی أُمَّم» است. قرآن کریم در این آیه از حرف «مع» عدول کرده و به‌جای آن از حرف «فی» استفاده کرده است و تقدیر آن «ادخلوا فی النار مع أُمَّم»، و بافت زبانی که راهنمای پیدایی چنین تناوبی است، فعل «ادخلوا» و معمول آن «فی النار» است. به عبارت دیگر، جار و مجرور «فی أُمَّم» در ظاهر متعلق به فعل «ادخلوا» است، اما با توجه به معنا، حرف جر «فی» در معنای «مع» و این شبه جمله در نقش حال و متعلق به «کائنین» محذوف است؛ چنان‌که آلوسی نیز به این معنا اشاره کرده است: «فی أُمَّم» یعنی «مع أُمَّم» و جار و مجرور در نقش حال است؛ یعنی در حالی که همراه با گروه‌هایی هستند (آلوسی، بی‌تا، ج ۸: ص ۱۱۶). رازی نیز چنین آورده: «معنای سخن باری تعالی: «فی أُمَّم» یعنی «مع أُمَّم»» (رازی، ۱۹۸۱، ج ۱۴: ص ۷۳)

ترجمه‌ها

خرمشاهی: گوید به میان امت‌هایی از جن و انس که پیش از شما بوده‌اند، در آتش جهنم وارد شوید.

فولادوند: می‌فرماید در میان امت‌هایی از جن و انس که پیش از شما بوده‌اند داخل آتش شوید.

مکارم شیرازی: خداوند (به آنها) می‌گوید: داخل شوید در صف گروه‌های مشابه خود از جن و انس در آتش.

ارزیابی ترجمه‌ها

پیداست که هیچ یک از مترجمان معنای تناوبی حرف «فی» را در ترجمه رعایت نکرده‌اند و همه به معنای وضعی و لفظی حرف که همان معنای ظرفی است، توجه



کرده‌اند؛ با این تفاوت که آقای مکارم شیرازی در ترجمه آیه، لفظ مضافی را در تقدیر گرفته و در ترجمه اعمال نمودند؛ یعنی ایشان در تفسیر آیه قائل به حذف مضاف از آیه شدند؛ یعنی «فی زمرة أمم». همچنین ایشان در ترجمه آیه، فعل «خلت» را ترجمه نکرده و دو مترجم دیگر نیز این فعل را درست ترجمه نکرده‌اند؛ چون فعل «خلت» با توجه به سیاق آیه در معنای «انقرضت» یا «مضت» می‌باشد.

ترجمه پیشنهادی: خداوند به آنها می‌گوید: همراه با گروه‌هایی از جن و انس که پیش از شما از دنیا رفتند، در آتش جهنم درآید.

۲. جانشین شدن حرف عطف «أو» به جای «واو»

مواضعی که ترجیحاً یا غالباً حرف عطف «أو» به معنای «واو» است، زمانی است که نوعی ملازمت و اقتران میان معطوف و معطوف‌علیه وجود داشته باشد، یا زمانی که مترادف کلمه‌ای معطوف واقع شود یا کلمه معطوف مؤکد و تأکیدکننده معطوف‌علیه باشد. همه این موارد قرینه‌ای مبنی بر جانشین شدن حرف عطف «أو» به معنای «واو» است (ابن مالک، ۱۹۹۰: ص ۳۶۴). به‌عنوان مثال خداوند متعال می‌فرماید: «أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ* أَوْ آبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ» (صافات: ۱۶-۱۷). بر اساس قرائت آن دسته از قاریانی که حرف «أو» را به سکون «واو» خوانده‌اند و طبق نظر بیشتر مفسران قرآن و نحویان، از جمله خلیل بن احمد، این آیه یکی از شواهد قطعی و یقینی بر تغییر معنایی حرف عطف «أو» به حرف عطف «واو» است (فراهیدی، ۱۹۹۵: ص ۳۰۷). ابن عاشور می‌نویسد: «در آیه «أَوْ آبَاؤُنَا»، نافع، ابن عامر و ابوجعفر به سکون واو، یعنی حرف عطف «أو» خوانده‌اند که در این صورت همزه با حرف واو یک حرف به‌شمار می‌آید، اما بقیه قرآء حرف واو را مفتوح خوانده‌اند؛ به این معنا که واو حرف عطف است و همزه نیز همزه استفهام که تقدیم همزه بر حرف عطف واو به دلیل صدرات طلب بودن، رایج و پرکاربرد است.» (ابن عاشور، ۱۹۹۴، ج ۲۳: ص ۹۹)

ترجمه‌ها

خرمشاهی: و همچنین پدران نخستین ما؟

فولادوند: و همین طور پدران اولیه ما؟

مکارم شیرازی: یا پدران نخستین ما (باز می‌گردند)؟

ارزیابی ترجمه‌ها

پیدااست که در این ترجمه‌ها، آقایان خرمشاهی و فولادوند معنای تناوبی حرف «أو» را رعایت کرده و در ترجمه خود اعمال نموده‌اند، اما مکارم شیرازی به همان معنای وضعی «أو» توجه داشته که این امر نمی‌تواند معنای دقیقی از آیه شریفه باشد. ترجمه پیشنهادی: آیا ما و پدران نخستین ما برانگیخته خواهیم شد؟!

۳. جانشین شدن حرف «أو» به جای حرف «بل» اضراب

یکی از کارکردهای جایز و رایج در حرف «أو»، آمدن آن به معنای «بل» اضراب بدون هیچ قید و شرطی است؛ مثلاً «وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ» (نحل: ۷۷). شاهد مثال در این آیه شریفه عبارت «أَوْ هُوَ أَقْرَبُ» است. علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌نویسد: «حرف «أو» در چنین بافتی به معنای بل اضراب می‌باشد.» (طباطبایی، ۱۹۹۷، ج ۱۲: ۳۰۵) در واقع مهم‌ترین قرینه که دال بر اضراب بودن معنای «أو» است، اسلوب تشبیه است. در این آیه شریفه نیز خداوند متعال برپایی قیامت را به پلک زدن چشم تشبیه کرده که یکی از ساده‌ترین کارها نزد انسان و کوتاه‌ترین آن از نظر زمانی می‌باشد، اما در پی این تشبیه فرموده است: «أَوْ هُوَ أَقْرَبُ» تا به مخاطب نشان دهد که برپایی قیامت نه به سهولت پلک‌زدن چشم، بلکه به مراتب ساده‌تر و آسان‌تر از آن است. ابن عاشور نیز در اثبات اضراب بودن معنای او، اسلوب تشبیه را قرینه قرار داده و می‌نویسد: «أو در جمله «أَوْ هُوَ أَقْرَبُ» در معنای اضراب انتقالی است؛ یعنی اضراب از تشبیه اول تا مشبه قوی‌تر از مشبه‌به در وجه شبه باشد.» (ابن عاشور، ۱۹۹۴، ج ۱۴: ص ۲۳۰)

ترجمه‌ها

خرمشاهی: و کار [قیامت] قیامت، جز [به سرعت] چشم برهم زدن نیست، یا بلکه کمتر.

فولادوند: و کار قیامت جز مانند یک چشم برهم زدن یا نزدیک‌تر [از آن] نیست. مکارم شیرازی: و امر قیامت (به قدری آسان است) درست همانند چشم برهم زدن، و یا از آن هم نزدیک‌تر است.

پیداست که هیچ از یک مترجمان به معنای اضرابی حرف «أو» توجه نداشته و این حرف را در معنای وضعی و اصلی خود گرفته‌اند که در این صورت، مبالغه و تأکیدی که در اضراب وجود دارد، به مخاطب القا نمی‌شود. نکته دیگری که باید در ترجمه به آن توجه داشت، معنای تفسیری کلمه «أقرب» است؛ چراکه با توجه به بافت این آیه، واژه قرب یا قرب مکانی است، یا قرب زمانی، که در اولی به معنای آسان‌تر و در معنای دوم سریع‌تر ترجمه می‌شود و می‌توان هر دو معنا را در ترجمه این واژه لحاظ نمود.

ترجمه پیشنهادی: کار [برپایی] قیامت همچون چشم برهم زدنی است، بلکه از آن هم آسان‌تر و سریع‌تر.

۴. جانشین شدن حرف «واو» به جای حرف «أو»

گاهی مواقع حرف «واو» از معنای اصلی خود که همان مطلق جمع بین معطوف و معطوف‌علیه است، خارج شده و در معنای حروف دیگری به کار می‌رود که معروف‌ترین و رایج‌ترین نوع تناوب، آمدن آن به معنای حرف «أو»، یعنی تقسیم، تخییر یا اباحه است. به عنوان مثال خداوند متعال در سوره مبارکه نساء می‌فرماید: «وَإِنْ حُفَّتُمْ آلَاكُمْ فَانكحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ» (نساء: ۳). در این آیه شریفه حرف «واو» در معنای اصلی و وضعی خود که همان جمع میان معطوف و معطوف‌علیه است، نیامده، بلکه جانشین حرف «أو» گشته است. در تفسیر بغوی چنین آمده است: «طاب یعنی: از دیگر زنانی که شما را خوش آید، دودو یا سه‌سه یا چهارچهار، و کلمات مثنی و ثلاث و رباع، عدول یافته‌اند، ثلث و أربع هستند، به همین دلیل غیر منصرف‌اند و حرف واو در معنای او برای تخییر است، همچون سخن باری تعالی: «أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى» (سبأ: ۴۶) (دو به دو یا به تنهایی برای خدا قیام کنید) و «أُولَىٰ أُجْنِحَةٍ مَّثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ» (فاطر: ۱) (دارای بال‌های دوگانه یا سه‌گانه یا چهارگانه) و بر این امر اتفاق نظر وجود دارد که در میان مردم بر کسی جایز نیست بیش از چهار زن اختیار کند. (بغوی، ۱۹۸۹، ج ۲: ص ۱۶۱) همچنین آمده است: «ذکر



این نکته نیز لازم است که «واو» در جمله بالا به معنای «او» (یا) می‌باشد، نه اینکه منظور این باشد که شما می‌توانید دو همسر به اضافه سه همسر به اضافه چهار همسر که مجموع آنها نه نفر می‌شود، انتخاب کنید؛ زیرا اگر منظور این بود، باید صریحاً عدد نه ذکر شود، نه به این صورت از هم گسسته و پیچیده. به‌علاوه از نظر فقه اسلام این مسأله جزء ضروریات است که زاید بر چهار همسر مطلقاً ممنوع است.» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۷، ج ۳: ص ۲۸۸)

ترجمه‌ها

خرمشاهی: و اگر بیمناکید که در حق دختران یتیم به عدل و انصاف رفتار نکنید، در این صورت از زنانی که می‌پسندید، [یک یا] دو و [یا] سه و [یا] چهار تن را به همسری درآورید.

فولادوند: اگر در اجرای عدالت میان دختران یتیم بیمناکید، هر چه از زنان [دیگر] که شما را پسند افتاد، دودو، سه‌سه، چهارچهار، به زنی گیرید.
مکارم شیرازی: و اگر می‌ترسید که (به‌هنگام ازدواج با دختران یتیم)، عدالت را رعایت نکنید، (از ازدواج با آنان چشم‌پوشی کنید و) با زنان پاک (دیگر) ازدواج نمایید، دو یا سه یا چهار همسر بگیرید.

ارزیابی ترجمه‌ها

همان طور که در این ترجمه‌ها شاهدیم، جناب خرمشاهی و مکارم شیرازی معنای تناوبی «واو»، یعنی حرف «یا» را لحاظ کردند، با این تفاوت که ترجمه صحیحی از اعداد معدود نداشتند؛ چون همان طور که در توضیحات گفتیم، عدد مثنی متفاوت از اثنان و ثلاث متفاوت از ثلاث است.

ترجمه پیشنهادی: و اگر می‌ترسید که نتوانید در مورد دختران یتیم [در صورت ازدواج با آنان] عدالت ورزید، بنابراین از [دیگر] زنانی که شما را خوش آید، دودو یا سه‌سه یا چهارچهار به همسری بگیرید.



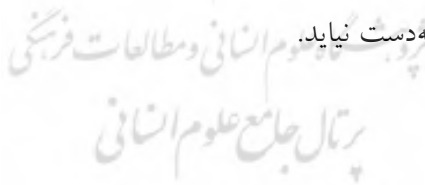
نتیجه گیری

در ترجمه واژگان متناوب، مترجم حتی الامکان باید از ترجمه تحت‌اللفظی و لفظ به لفظ خودداری کند تا بتواند به معنای ضمنی واژه که از طریق چینش واژگان در بافت مشخص می‌شود، اشاره کند. در حقیقت بافت یک مسأله ضروری و مهم در شناخت پدیده تناوب است؛ چون واژه جایگزین دارای معانی و دلالت‌هایی است که تنها به کمک سیاق می‌توان به آن پی برد.

بافت زبانی با کمک کلماتی که در کنار یکدیگر چیده شده‌اند، واژه جانشین را در جمله مشخص می‌کند. به عبارت دیگر، از ملازمت واژه‌های پیشین و پسین می‌توان عنصر تناوب را در جمله تشخیص داد.

از میان شیوه‌های مختلف ترجمه، شیوه معنایی، بهترین شیوه برای ترجمه واژگان متناوب است؛ چون در این شیوه، هم به ساخت‌های دستوری توجه می‌شود، و هم به چینش واژگان در بافت.

در این مقاله از میان مترجمان قرآن کریم، ترجمه‌های سه مترجم منتخب، آیت الله مکارم شیرازی، محمد مهدی فولادوند و بهاء‌الدین خرمشاهی مورد تحلیل و بررسی قرار گرفت. در این بررسی، اکثر قریب به اتفاق مترجمان، واژه متناوب را در نظر نگرفته و تنها به معنای وضعی و لفظی کلمه توجه داشته‌اند که این امر موجب شده تا معنای درستی از کلمه به دست نیاید.



فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. آلوسی، محمود بن عبدالله (بی‌تا)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۳. ابن جنی، أبو الفتح عثمان (بی‌تا)، الخصائص، تحقیق: محمد علی النجار، قاهرة: مطبعة دار الكتب المصرية.
۴. ابن عاشور، محمد طاهر (۱۹۸۴)، التحرير والتنوير، تونس: الدار التونسية للنشر.

۵. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (۲۰۰۰)، *تفسیر القرآن العظیم*، قاهرة: مكتبة أولاد الشيخ للتراث.
۶. ابن مالک، محمد بن عبدالله (۱۹۹۰)، *شرح التسهيل*، تحقیق: عبدالرحمن السید، و محمد بدوی المختون، مصر: دار هجر للطباعة والنشر.
۷. ابن منظور، محمد بن مکرم (بی تا)، *لسان العرب*، بیروت: دار صادر.
۸. ابوالسعود، محمد بن محمد العامدی (بی تا)، *إرشاد العقل السليم إلى مزايا القرآن الكريم*، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۹. ابوحیان اندلسی، محمد بن یوسف (۱۹۹۳)، *تفسیر البحر المحیط*، بیروت، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۱۰. اشبیلی، ابن عصفور (۱۹۸۰)، *ضرائر الشعر*، تحقیق: السید ابراهیم محمد، بیروت: دار الأندلس.
۱۱. بغوی، حسین بن مسعود (۱۹۸۹)، *تفسیر البغوی «معالم التنزیل»*، تحقیق: محمد عبدالله النمر، عثمان جمعه، الرياض: دار طيبة.
۱۲. جلالی، سید لطف الله (۱۳۸۹)، «ترجمه معنایی از منظر میلدرد لارسون»، *مجله عیار پژوهش در علوم انسانی*، سال دوم، شماره اول، ص ۱۱۹ - ۱۳۶.
۱۳. حاجی خانی، علی؛ پاشایی، توحید (۱۳۹۳)، «روش شناسی ترجمه تضمین نحوی در برخی ترجمه های معاصر قرآن کریم»، *مجله انجمن ایرانی زبان ادبیات عربی*، شماره ۳۰، صص ۱۳۵ - ۱۵۴.
۱۴. خرمشاهی، بهاء الدین (۱۳۸۶)، *ترجمه قرآن کریم*، تهران: نشر اطلاعات.
۱۵. درینی، محمود (۲۰۰۱)، *التضمین والتناوب فی العربیة بین النظریة والتطبیق*، قاهرة: دار الکتب.
۱۶. رازی، فخرالدین (۱۹۸۱)، *التفسیر الکبیر*، بیروت: دار الفکر.
۱۷. زمخشری، محمود بن عمر (۱۹۹۸)، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل وعیون الأقاویل فی وجوه التأویل*، الرياض: مكتبة العبيکان.
۱۸. سامرائی، فاضل صالح (۲۰۰۲)، *علی طریق التفسیر البیانی*، الشارقة: جامعة الشارقة.
۱۹. _____ (۲۰۰۳)، *معانی النحو*، قاهرة: شركة العاتک لصناعة الكتاب.
۲۰. سلیمان، فتح الله احمد (۲۰۰۸)، *الأسلوبیة: مدخل نظری ودراسة تطبیقیة*، قاهرة: دار الآفاق العربیة.

٢١. طباطبائي، سيد محمدحسين (١٩٩٧)، الميزان في تفسير القرآن، بيروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات.
٢٢. طبري، محمدبن جرير (٢٠٠١)، جامع البيان عن تأويل آي القرآن، القاهرة: دار الهجرة.
٢٣. عبدالحميد، محمد محي الدين (٢٠٠٥)، شرح ابن عقيل على ألفية ابن مالك، القاهرة: مكتبة دار التراث.
٢٤. عبدالكريم، حجاج أنور (٢٠١٤)، «التناوب في المعنى بين الحروف العطف، دراسة في القرآن الكريم»، مجلّة جامعة أمّ القري، العدد ١١، ص ٢٠١-٢٤٩.
٢٥. فراهيدي، خليل بن احمد (١٩٩٥)، الجمل في النحو، تحقيق: فخرالدين قباوة، بيروت: مؤسسة الرسالة.
٢٦. فولادوند، محمدمهدى (١٣٩٠)، ترجمه قرآن كريم، تهران: انتشارات وزارت ارشاد.
٢٧. مكارم شيرازي، ناصر (١٣٨٠)، ترجمه قرآن كريم، تهران: دفتر مطالعات تاريخ و معارف اسلامي.
٢٨. _____ (١٣٨٧)، تفسير نمونه، تهران: انتشارات امام علي بن ابي طالب.
٢٩. يعقوب، إميل بديع؛ ميشال، عاصي (١٩٨٧)، المعجم المفصل في اللغة والأدب، بيروت: دار العلم للملايين.

